

هر منو تیک، کتاب و سنت

(فرآیند تفسیر وحی)

محمد مجتبه شبستری

فهرست

۷

□ پیشگفتار

بخش اول. پیش فهم ها، علائق و انتظارات مفسران وحی

۱۳	۱. فرآیند فهم متون
۳۴	۲. وحی خداوند و دانش انسان
۴۲	۳. پیش فهم های فقیهان؛ جاودانگی احکام دین و تشخیص موضوعات
۴۸	۴. پیش فهم های فقیهان و ثبات یا تغییر موضوعات احکام دین
۵۵	۵. با علم فقه نمی توان نظام تأسیس کرد اما می توان به برخی پرسش ها پاسخ داد
۶۷	۶. آراء و فتاوی سیاسی فقیهان
۷۶	۷. پیش فهم ها و علائق و انتظارات فقیهان و مسائل جامعه و حکومت
۹۴	۸. انتقاد پذیری نظریات و فتواهای دینی، مشارکت همگان در شکل گیری نظریات و فتواهای دینی، ضرورت آزادی بحث و انتقاد درباره دین
۱۰۳	۹. پیش فهم های عمدۀ مفسران وحی اسلامی از اهل حدیث و اشاعره تا معتزله و عرفا و متأخران، چون مرحوم طباطبائی
۱۳۴	۱۰. معناهای متفاوت «سخن وحیانی» نزد متألهان مسلمان
۱۴۵	۱۱. پیش فهم های فقیهان و فتواهای اقتصادی آنان

بخش دوم. نقد، اصلاح و بازسازی اندیشه دینی

۱۵۹	۱۲. بازسازی تفکر دینی چیست؟
۱۶۸	۱۳. تحول مفاهیم دینی در بستر زمان
۱۷۴	۱۴. متون دینی و جهان‌بینی نقد تاریخی
۱۸۳	۱۵. نقد تفکر کلامی سنتی در اسلام معاصر
۱۹۳	۱۶. چرا باید اندیشه دینی را نقد کرد؟
۲۰۷	۱۷. وحی و آزادی عقلی انسان
۲۲۰	۱۸. اجتهاد به مثابه جمع میان اصول ابدی و تغییرات اجتماعی
۲۲۷	□ پیوست ۱. کلام جدید - قلمرو شریعت - تئوری تفسیر متون دینی
۲۶۳	□ پیوست ۲. نقد مقاله تفکر کلامی سنتی در اسلام معاصر
۲۸۵	□ پیوست ۳. متون دینی، پیش‌فهم‌ها و پیش‌فرض‌ها
۳۰۳	□ نمایه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

موضوع کتاب حاضر این است که مفسران وحی اسلامی همیشه بر اساس پیش‌فهم‌ها، علاقه و انتظارات خود از کتاب و سنت به تفسیر آن پرداخته‌اند؛ بدین‌جهت نام این کتاب را «هرمنویک، کتاب و سنت» (فرآیند تفسیر وحی) گذاشته‌ایم. در این کتاب با این مسئله کاری نیست که کدام مفسر و کدام فقیه درست تفسیر کرده و یا فتوای صواب داده و کدام‌بک راه خطأ پیموده است. داوری درباره درستی و نادرستی تفسیرها و فتواها موضوع دیگری است و به علم تفسیر و علم فقه مربوط می‌شود. مقصود ما در این کتاب تنها بررسی چگونگی‌ها و سازوکار «عمل» تفسیر و اجتهداد فقهی است که منطقاً مقدم بر داوری درباره آن محتواها است.

در محافل علمی دینی ما هنوز این فکر رواج دارد که می‌توان و یا حتی باید با ذهنی خالی از هرگونه پیش‌فهم و علاقه و انتظار به تفسیر کتاب و سنت پرداخت. طرفداران این فکر چنین کاری را نه تنها ممکن می‌دانند بلکه آن را واجب می‌شمرند و شرط حفظ خلوص معنا و مفاد کتاب و سنت می‌دانند. این فکر موجب شده است از پیش‌فهم‌ها و پیش‌دانسته‌ها و علاقه و انتظارات ویژه‌ای که فهم و افقاء هر مفسر و فقیه را جهت می‌دهد به‌کلی غفلت شود و این گمان بر ذهن‌ها مسلط شود که تفسیر و اجتهداد تنها بر مبنای‌ها و مباحث علم لغت و اصول استوار می‌گردد و دیگر دانش‌های بشری در شکل‌گیری و محتوایابی آن فتواهای دینی نقشی بازی نمی‌کنند.

این تصور نادرست به این نتیجه منتهی شده که عامل اصلی اختلاف آراء و فتواه‌ها که همان تفاوت پیش‌فهم‌ها و علائق و انتظارات است از نظرها پنهان بماند و در این باب تنها به عامل درجه دوم یعنی اختلاف در مباحث و مبانی علم اصول توجه شود. در دو سده اخیر مباحث و مبانی علم اصول هر چند وقت یک‌بار وسیله دانشمند اصولی بر جسته‌ای ژرف‌نگری و تنقیح شده و تکامل پیدا نموده است اما ارتباط دانش فقه و اصول با سایر دانش‌ها اصلاً مورد توجه و بحث و بررسی قرار نگرفته است. در چنین فضای فکری، وقتی نظریه و فتوای یک عالم دینی را ارزیابی می‌کنند تنها به نقد مبانی اصولی و چگونگی استدلال وی می‌پردازند و هیچ‌کس سراغ آن مبانی فلسفی، کلامی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و... که پیش‌فهم‌های نخستین و علائق و انتظارات مفسر و فقیه را درباره کتاب و سنت به وجود آورده‌اند و به استنباط وی جهت داده‌اند نمی‌رود و درباره آن‌ها بحث و انتقادی نمی‌کند.

کوشش ما در این کتاب این است که برای رها شدن از این غفلت زیانبار که خسارت‌های علمی و عملی فراوان در زندگی مسلمانان به وجود آورده است گامی گرچه کوچک، برداریم. این کتاب در خدمت این مقصود قرار دارد. بخش عمده مطالب این کتاب مجموعه‌ای از تأملات و بررسی‌های اینجانب درباره چگونگی شکل‌گیری اندیشه اسلامی است که از ده سال پیش تاکنون آن‌ها را به صورت مقاله‌ها و یا مصاحبات و یا سخنرانی‌ها در نشریات علمی و فرهنگی کشور منتشر کرده‌ام؛ بخشی از مطالب کتاب را نیز در یکی از نیمسال‌های تحصیلی برای دانشجویان فوق‌لیسانس گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران تدریس کرده‌ام. موضوع همه این مباحث و بررسی‌های نشان دادن ارتباط آراء و فتواه‌ای مفسران و فقیهان با پیش‌فهم‌ها و علائق و انتظارات آنان است.

با طرح این مباحث با روشی تحلیلی، می‌خواهیم نشان دهیم که تفسیر و اجتهد عالمان دین اسلام نیز مشمول یک اصل کلی از دانش Hermeneutik یعنی «ابتناء تفسیر و فهم متون بر پیش‌فهم‌ها، علائق و انتظارات مفسر» بوده است و

استثنایی در کار نیست. سپس می‌خواهیم توجه عالمان دین را به این مسئله بسیار مهم جلب کنیم که تنقیح تمام عبار پیش‌فهم‌ها، علائق و انتظارات مفسران و فقیهان در هر عصر، شرط اساسی و اصلی هر گونه تفسیر و افتاء قابل قبول است و تکامل دانش دین بدون این بازنگری و تنقیح می‌تر نیست؛ بردن شدن جهان اسلام از مشکلات نظری و عملی که تمدن پیچیده امروز برای آن به وجود آورده تنها با این بازنگری و تنقیح ممکن می‌شود.

نخستین مقاله این کتاب یعنی «فرآیند فهم متون» به متزله کلید فهم مطالب این کتاب است. در این مقاله چند موضوع اساسی و عمدۀ از آنچه امروز تحت عنوان دانش فهم تفسیر متون مطرح است با کمال اختصار و با استناد به نظریات برخی از دانشمندان هرمنوتیک توضیح داده شده است. مطالب این کتاب هنگامی به درستی فهمیده می‌شود که خواننده گرامی نخست آن مقاله را به دقت مورد توجه قرار دهد.

کتاب به دو بخش تقسیم شده است. بخش اول به بررسی نقش و تاثیر پیش‌فهم‌ها، علائق و انتظارات مفسران در تفسیر وحی اختصاص دارد. بخش دوم حاوی موضوعاتی پیرامون نقد و اصلاح و بازسازی اندیشه دینی است. موضوعات هر دو بخش مسائل عمدۀ فرآیند تفسیر وحی را تشکیل می‌دهد. دو پیوست نیز که به موضوعات کتاب مربوط است در پایان آورده شده است. از دوست دانشورم جناب آفای حسین پایا مدیر محترم انتشارات طرح نو که نشر این کتاب را بر عهده گرفتند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

محمد مجتبه شبستری

آبان ماه ۱۳۷۵

بخش اول

پیش فهم ها، علائق و
انتظارات مفسران وحی

۱

فرآیند فهم متون

فهمیدن گونه‌ای شناختن است. خواندن یک متن یا شنیدن یک گفتار غیر از فهمیدن آن است و ممکن است شخصی سخنی را بشنود یا متنی را بخواند، ولی آن را نفهمد. پس از رویارویی با یک متن یا گفتار می‌توان با آن دو گونه برخورد کرد. یک گونه برخورد، تبیین آن متن یا گفتار به عنوان یک پدیده است؛ در روش تبیین، ارتباطاتی را که پدیده از آن‌ها ناشی شده با «قواعد مربوط» توضیح می‌دهند و معلوم می‌کنند که این پدیده چگونه واقع شده است. برخورد دیگر، تفسیر آن متن یا گفتار و فهمیدن آن است. با عمل تفسیر، متن یا گفتار شفاف می‌شود و «معنای» خود را نشان می‌دهد. تفسیر بر این پیش‌فرض مبتنی است که خواندن و شنیدن یک متن یا گفتار، گرچه مدلولات کلمات و جملات آن‌ها معلوم باشد آنچه را متن و گفتار در خود پنهان دارند آشکار نمی‌گرداند و این امر پنهان را تنها با تفسیر می‌توان آفتابی و بر ملا کرد.

بحث و بررسی موضوع «فهمیدن» به مثابه گونه‌ای از شناختن که باید تئوری و روش خود را داشته باشد، از قرن نوزدهم آغاز شده است. تا قرن نوزدهم تنها از قاعده‌های تفسیر متون دینی، فلسفی و هنری و حقوقی سخن می‌گفتند و در این زمینه‌ها مباحث و سوابقی وجود داشت. این قاعده‌ها عبارت بودند از لزوم آشنایی با زبان متن و قواعد دستوری آن، لزوم دقت در چگونگی به کار بردن واژه‌ها و ترکیبات به وسیله مؤلف متن، لزوم تأمل در سبک و اسلوب استفاده شده از آن در

هر بخش از متن و احتمالاً لزوم توجه به موقعیتی که مؤلف متن را در آن موقعیت پدید آورده است. هنوز بررسی دقیقی در این باره نشده بود که اساساً «فهمیدن» به عنوان گونه‌ای از شناخت مستقل در برابر شناخت تبیینی چیست. آنچه علاوه بر فلسفه استعلائی کانت مهمترین تأثیر را در پیدایش این بررسی‌ها گذاشت، به وجود آمدن بحث‌های دقیقی درباره پدیده زبان بود. به تدریج معلوم شد همان‌طور که زبان یک پدیده تاریخی است و شرط‌ها و امکان‌های «بیان»، تاریخی و متحوال اند، فهمیدن هم یک مسئله تاریخی است و شرط‌ها و امکان‌های آن هم متحوال است؛ آنچه در افق تاریخی (تجربه انسان‌های یک عصر از خود و از جهان) معینی بیان شده، برای فهمیده شدن در افق تاریخی دیگر نیازمند گونه‌ای «ترجمه محتوایی» و «بیان جدید» است. معلوم شد تنها گفتگو از چند قاعده برای درک همه‌جانبه مسئله فهمیدن متون کافی نیست و لازم است فهمیدن به عنوان گونه‌ای از شناخت مورد بحث و بررسی دقیق قرار بگیرد و این معرفت درجه اول به وسیله یک معرفت درجه دوم مورد شناسایی قرار گیرد.

از سوی دیگر می‌توان گفت غفلت گذشتگان از مبانی و پیش‌فرض‌های «فهمیدن متون» و آنچه واقعاً در روند فهمیدن رخ می‌دهد، به این جهت بود که در گذشته افق تاریخی مؤلفان متون و مفسران آن‌ها با یکدیگر چندان متفاوت نبود و چون تجربه‌ها و زبان‌های آن‌ها مشترک بود لازم نبود محتوایی از یک افق تاریخی در افق تاریخی دیگر ترجمه شود. همچنین می‌توان گفت متفاوت شدن افق‌های تاریخی پدیدآورندگان متون و مفسران آن‌ها چنان به‌کندی انجام می‌شد که فاصله و شکاف تاریخی میان مؤلفان و مفسران به‌وضوح احساس نمی‌شد؛ در چنان وضعیتی، مفسران هنگام رویارویی با متون مورد تفسیر چندان ابهامی احساس نمی‌کردند و آنچه متن در خود بنهان داشت با اندک توجهی خود را برای آن‌ها آشکار می‌کرد.

اما در قرون جدید پس از آن‌که افق تاریخی جدیدی برای مغرب زمینیان گشوده شد، متون فلسفی، دینی و هنری قرون وسطی و قبل از آن برای انسان‌های متعلق به این افق تاریخی جدید، پرابهام جلوه کردند و تفاوت افق تاریخی عصر

جديد با عصر گذشته آشکار گردید؛ اين وضع موجب شد درباره تفسير و فهميدن متون گذشته بررسی ها و تأملات پیچیده و دقیقی انجام دهند و اين بررسی ها موجب توجه كامل و مستقل به مسئله تفسير و فهميدن متون به عنوان گونه‌ای از شناخت گردید. فهميدن متعلق يك شناساني مستقل فرار گرفت و معرفت‌شناسي آن به وجود آمد. در اين بررسی ها مباحث مربوط به فهميدن شکل گرفت و هرمنوتیک فلسفی آن گونه که امروز هست، به تدریج به وجود آمد.

فهميدن متون به تفسير آن موقوف است

معنای هر متون يك واقعیت پنهان است که باید به وسیله تفسير بر ملا و آشکار شود. دلالت متون بر معنا در پرتو عمل تفسير حاصل می‌شود. در واقع، متون به وسیله تفسير به سخن می‌آيد و آنچه را در درون خود دارد بیرون می‌ریزد. درست است که دلالت متون بر معنا با مکانیسم قواعد دلالت (Semantik) ارتباط دارد ولی آن اهرم که کار دستگاه دلالت را ثمر بخش می‌سازد عمل تفسير است که از مفتر ناشی می‌شود. قواعد دلالت، به زبان و سخن مربوط است ولی تفسير کاري است که فهممنده متون انجام می‌دهد و از طریق آن دلالت را منشاء اثر می‌سازد. اگر تفسير انجام نشود هیچ متنی خود به خود معنایش را ظاهر نمی‌گرداند. هیچ کس بدون تفسير، هیچ معنایی را نمی‌فهمد و ما نه تنها برای فهميدن هر متون، بلکه حتی برای فهميدن سخنان و رفتارهای عادی و روزمره دیگران، آن‌ها را به گونه‌ای تفسير می‌کنیم؛ بدفهمی‌هایی که در مکالمات رخ می‌دهد، ناشی از نادرست تفسير کردن است. ما در روند فهميدن سخنان دیگران در حقیقت هر سخنی را در آن جایگاه از زندگی که آن سخن با آن مربوط است قرار می‌دهیم و به این نحو آن را تفسير می‌کنیم. بدین گونه فهم سخن دیگران فهم زندگی آن‌ها است و تفسير سخن آن‌ها تفسير زندگی آن‌ها. هر گاه فرضآ در فهميدن معنای يك «نص» هیچ اختلافی بروز نکند اين موضوع به سبب دلالت خود به خود متون بر معنا و بي‌نيازی آن از تفسير نیست، بلکه بدین سبب است که همگان آن را به گونه‌ای واحد تفسير می‌کنند.